

**سعید برآبادی**؛ شادی حضور ایران در جام جهانی ۱۹۹۸ درست لحظه‌ای بعد از گل خداداد عزیزی در همه ایران شروع شد؛ مردمی که آمده بودند تا بگویند این اولین اتفاق زندگی‌شان است که ورا۱ مسائل اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی و حتی سیاسی می‌خواهند در آن به شادمانی بپردازند. از روز هشتم آذر آن سال، تنها خاطره‌ای که مانده، تصویرهایی است که سیف‌الله صمدیان، عکاس و مستندساز ایرانی به ثبت رسانده و در قالب فیلمی به نام «تهران ساعت ۲۵» به یادگار گذاشته است. به بهانه نزدیک شدن به آن روز تاریخی و خاص، با سیف‌الله صمدیان گفت‌وگو کرده‌ایم و او ضمن مرور خاطراتش از آن روز، به سؤال‌های ما پاسخ داده است:

**❧ چه شد که سراغ این سوژه رفتید و تصمیم گرفتید مستندی درباره هشتم آذر و صعود تیسم ملی به جام جهانی بسازید؟**

من سراغ این سوژه نرفتم، خودش سراغ من آمد.

چرا موضوع را برعکس می‌کنید؟ مگر ما سراغ سوژه‌ها می‌رویم؟

**❧ چطور شد که این سوژه سراغ شما آمد؟ به فوئبال علاقه‌مند بودید یا یک جور حس مستندسازی شما را واداشت که دوربین را بردارید و فیلم‌برداری از مردم شاد خیابان را شروع کنید؟**

اولا چون آن اتفاق، آن‌قدر استثنایی و منحصرفرد بود که اگر حتی خودم را هم به خواب می‌زدم، سگینی واقعیت حضورش، از خودبه‌خواب‌زدگی بیدار می‌کرد. من از سال ۵۷ با یک دوربین سوپرهیشت از اتفاقات ماه‌های اول انقلاب فیلم گرفتم و این کار به عادت۱ی طولانی تبدیل شد و قطعاً همین عادت ثبت مستند وقایع اطرافم – هر جای جهان که باشم– می‌تواند دلیل دیگر ساخت این فیلم باشد. علاوه براین دلیل دیگرش هم، نزدیکی و علاقه خودم و خانواده‌ام به ورزش بود. من در ارومیه، در خانواده‌ای بزرگ شده‌ام که همه برادرانم درگیر ورزش والیبال بودند و طبق مثل هر ایرانی دیگری، فوتبال را هم شبیه یک عشق ملی دنبال کرده‌ام. شاید تکراری باش، اما باید این جمله را بگویم که من هم فوتبال را خیلی شبیه به خود زندگی می‌بینم و آن کشفی که در لحظات بازی فوتبال جاری می‌شود، برابم پیشرفته جذایت داشته و این شبیه شگفتی‌های متعددی است که در لحظه‌لحظه زندگی به دست می‌آوریم. فوتبال، در آن مقطعی که ایران با استرالیا بازی داشت، به یک بهانه ملی تبدیل شده بود و ظاهراً همه عوامل دست به دست هم داده بودند تا عواطف فرزندش و غیرقابل‌بروز مردم در این روز خاص بیرون بیفتد.

**❧ هشتم آذر، در ادامه یک سری اتفاقات سریع و غیرقابل‌پیش‌بینی در زندگی اجتماعی و سیاسی مردم ایران اتفاق افتاد. مگر در تاریخ معاصر ما چند اتفاق مشابه با این داریم؟ حضورهای خیابانی که تا آن زمان تجربه کرده بودید چه تفاوتی با این حضور داشت که این‌قدر در یادها مانده و به یک روز خاص بدل شده است؟**

اوایل انقلاب، خیابان‌ها برای اولین‌بار شاهد اجتماعی بیش از حد انتظار از یک حرکت خودجوش بودند، ولی فرقی که روز هشتم آذر با روزهایی مشابه با آن – مثل روز آزادسازی خرمشهر– داشت این بود که این‌بار مردم خوددعوت‌شده به خیابان‌ها تماماً «خود»شان بودند؛ بدون هیچ پس‌زمینه سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و حتی اقتصادی. «آزادسازی خرمشهر»، شاهد عده‌ای بودیم که با ذهنیت دیگری به مقوله جنگ و تجاوز صدام نگاه می‌کردند و در جمع میلیونی مردم حضور نداشتند.

اما در روز هشتم آذر ۱۳۷۶، اکثریت قریب‌به‌اتفاق بیرون‌آمدگان به مهدی و همسویی کاملی رسیده بودند و شاید آن روز تنها اتفاق تاریخی و اجتماعی ایران شکل گرفت که با این هویت، کمیت و کیفیت نه می‌تواند اتفاق بیفتد و نه تا آن زمان اتفاق افتاده بود.

**❧ مگر این روز خاص، دارای چه ویژگی‌هایی بود؟ در خیابان‌های تهران، آنچه من می‌دیدم و سعی**

## مرور خاطرات صعود ایران به جام جهانی ۹۸ به روایت سیف‌الله صمدیان

# روآیایی در ساعت ۲۵



می‌کردم آن را در تصاویر نشان بدهم، مردمی حضور داشتند که ماورای تمامی تعلقات راجع و بدون توجه به مسائل سیاسی، اختلافات فرهنگی و طبقاتی و حتی جنسیت، احساس واقعی خود را به این اتفاق نشان می‌دادند؛ اتفاق شگفت‌انگیزی که از بعدازظهر آن روز و با صدای «جواد خیابانی» شروع شد تا پاسی از شب ادامه پیدا کرد. در آن روز بخصوص، انکار حتی لحن و بیان همیشگی جواد خیابانی هم به‌نوعی «نیاز تاریخی» این ملت بود. جواد خیابانی در آن روز، صرفاً گزارشگر فوتبال نبود، او روایتگر یک نیاز تاریخی ملت ایران بود که در ملبورن به پاسخی درست رسید. وجود نیروی غربیی که آن روز در ذات شخصیت بازیکنی چون عابدزاده بود، سرعت و مهارت علی دایی در آن پاس گل، فرزی و چالاک۱ی خداداد عذیزی و تلاش مثال‌زدنی همه بازیکنان، دست به دست هم داد که مردم در سیری بیفتند که نقطه شروع و پایانش خیابان‌های شهر بود.

**❧ و شما رفتید به خیابان، درحالی‌که دوربین‌به‌دست بودید؟**

بنده به عادت دیرینه دوربین‌به‌دست با پسرم سه‌ند– که او هم راه فیلم‌سازی را ادامه می‌دهد– از خانه بیرون پریدیم و رفتیم سمت خیابان‌های شهر، نقطه تلاقی راه‌های شمال شهر اطراف پل پارگی در خیابان ولیعصر بود. انرژی و شعف عجیبی در تصویربرداری از مردمی بود که خودشان زیباترین دکوپا‌های سینمایی را ایجاد می‌کردند، شوق‌وذهنی به راه افتاده بود که برای هر مستندسازی مسحورکننده بود؛ تقارن غریب موسیقی، شعار، سکوت، چیخ و داد و رفتارها و حرکات موزیکالی که در هیچ سغفون۱ی قابل تصور و اجرا نبود. در حقیقت هماهنگی و ماندگاری تصاویر آن روز در ذات خود آن صحنه‌ها بود.

**❧ آن روز علاوه بر شما، گروه‌های تصویربرداری دیگری هم بودند؟ فکر می‌کنید آنچه که تلویزیون از حضور و شادمانی مردم در آن روز خاص نشان داد، با واقعیت منطبق بود؟**



دقت کنید، گروه‌های صداوسیما هم در خیابان دیده می‌شوند؛ به نظر در آن روز خاص، تلویزیون نتوانست به وظیفه ملی‌اش عمل کند. متأسفانه در بخش سیما و پخش تلویزیونی، حتی یک‌دهم عظمت تصویری آن صحنه‌ها دیده نشد. معلوم هم نشد که چرا آن صحنه‌ها هیچ‌وقت از تلویزیون پخش نشدند. شاید مسئولان وقت، نمایش این صحنه‌ها با حرکات و رفتارهای

هستند برای نشانه‌سازی‌های ذهنی از آینده، کشور خودمان و مردمان برای دنیا.
**❧ آیا اگر به آن روز خاص برگردیم، کاری هست که نکرده باشید و بخواهید آن را انجام دهید؟**

پاسخم عین سؤال اول است؛ هیچ کاری!

**❧ حسرت چطور؟ حسرتی دارید؟**

فقط یک حسرتی هست، اگر امکانات دیجیتال امروزی بود، شاید قضیه فرق می‌کرد. آن روز فقط کاست‌های فیلم‌های مینی‌دی‌وی یک‌ساعته همراه بود؛ اما اگر امکانات امروزی بود، قطعا صدا و تصویر با کیفیت خیلی بهتری داشتیم. در ضمن در حین تدوین فیلم با ساسان توکلی به این نتیجه رسیدیم که برای رسیدن به یک روایتگر هنری در ساخت این مستند، باید به تمهید متفاوتی در پایان فیلم برسیم.

**❧ اینکه فیلم در پایان به نقطه آغازش برمی‌گردد؟**

بله، همه این اتفاقات انکار در زمان و ساعتی خارج از ۲۴ ساعت زندگی روزمره اتفاق افتاده بود؛ چیزی شبیه یک رؤیا، به‌خاطر همین در سکانس پایانی در ورزشگاه آزادی، با برگشتی سریع، فیلم به لحظه‌ای در آغاز فیلم برمی‌گردد که گزارشگر بازی می‌گوید: «فقط ۱۴ دقیقه به پایان بازی مانده و ایران ۲ بر صفر از استرالیا عقب است»، یعنی در

پایان، فیلم برمی‌گردد به دقیقه‌ای از بازی که هیچ‌کس حتی خوش‌بین‌ترین تماشاجی فوتبال هم فکرش را نمی‌کرد تیم ایران بتواند در جهنم ملبورن در فاصله ۱۴دقیقه دو گل به‌ثمر برساند و به‌عنوان تیم سی‌دوم به جام جهانی ۱۹۹۸ فرانسه صعود کند و به همین علت بود که نام فیلم را «تهران ساعت ۲۵» انتخاب کردیم. ساعتی از زمان که فقط می‌تواند در رؤیا این‌گونه اتفاق بیفتد.

**❧ تجربه دیدن خانم‌ها در ورزشگاه چطور بود؟ آیا حضور زن‌ها در ورزشگاه خطرناک بود ؟**

وقتی وارد استادیوم شدم، خیلی سریع به تغییر آشکار جو ورزشگاه پی بردم. بیش از پنج هزار زن ایرانی در گوشه‌ای از ورزشگاه و دور از دسترس خبرنگارها و عکاسان استقرار داده شده بودند. یعنی شرایط به‌نحوی بود که امکان تصویربرداری راحت و آزادانه از آن قسمت ورزشگاه وجود نداشت. انکار قرار بود آن همه حضور و صدای زنده و شاد ناشنیده و نادیده گرفته شوند!

اینکه خانم‌ها امکان ورود به استادیوم‌های فوتبال را ندارند، پرشی بدون پاسخ است چراکه به‌جز خود

زن‌ها بیشترین توهین متوجه مردان ایرانی است که گویا لیاقت حضور۱ی محترمانه و مودبانه در کنار زنان در رویدادهای بزرگ ورزشی را ندارند.

مثال زنده و غرورآمیز از امکان اجرای این اتفاق در همان روز استقبال از بازیکنان فوتبال در استادیوم آزادی اتفاق افتاد و نشان داد که می‌توان با برنامه‌ریزی راه، کمک‌حال مردم شده، دیگر

هیچ گروه خبری‌ای نمی‌تواند مدعی باشد اولین گروه حاضرشده برای ثبت یک اتفاق است چراکه نزدیک‌ترین فرد غیرحرفه‌ای به آن اتفاق می‌تواند با یک گوشی موبایل، دنیا را دعوت به سفره تصویر۱ خود کند.

**❧ چرا این اتفاق دیگر تکرار نشد؟ ما به جام‌های جهانی متفاوتی رفته‌ایم، در جشنواره‌های مختلف جهانی پیروز شده‌ایم، چرا این اتفاق خاص شامل مفت**

**غیرقابل‌تکراربودن می‌شود؟**

هیچ چیزی قابل تکرار نیست؛ دلققه‌هایی که از یک خون

هستند، سر سفره یک پدر و مادر بزرگ شده‌اند و از آموزش خانوادگی و اجتماعی یکسانی برخوردارند، با هم متفاوتند. از طرف دیگر، اتفاقی احساس‌برانگیز و تأمل‌برانگیز با این ابعاد، فراگیری و گستردگی، شاید دیگر در تاریخ ما تکرار نشود، این به معنای بدبینی به آینده نیست بلکه شاید وقت آن رسیده که بیشتر به تاریخان ما رجوع کنیم. به نظر من این اتفاقات مینا و مثال‌های زیبایی

می‌بنداریم. در سرتاسر جهان، گروه‌هایی از ما در حال مبارزه با دلایل اصلی جنایات اقلیمی، از طریق پایش سرزمین، اعتصاب‌پذیری در مقابل محیط‌زیست، کاهش نشر گازهای گلخانه‌ای، دستیابی به خودکفایی غذایی به‌وسیله مزارع کوچک اکولوژیکی و نظایر آن هستند.

تحت فشار قرار دهیم، توانایی ادامه پیشرفت ما دولت‌ها

این اتفاق را صورت دهند. برده‌داری و آپارتاید با خواست دولت‌ها از بین نرفت. بسیج توده‌ای و مطالبه عمومی، راهی جز این برای رهبران سیاسی باقی نگذاشت.

وضعیت امروز پرمخاطره است. بااین‌حال فرصت یکنه‌ای برای تقویت دموکراسی، برای ازبین‌بردن قدرت سیاسی شرکت‌های بزرگ و برای تغییر ریشه‌ای روش تولید و مصرف در اختیارمان است. پایان عصر سوخت‌های فسیلی یکی از مهم‌ترین گام‌ها به‌سوی جامعه پایدار و عادلانه‌ای است که نیاز داریم. ما این فرصت تاریخی را، چه در پاریس یا هرکجای دیگر و چه

از امروز یا هرروز دیگر، از دست نخواهیم داد.

«ناهِید»

**یک زن معمولی واقعی**

من مدت‌ها قبل از آغاز فیلم‌برداری، به شیوه کارگردانی و بعد با مرتضی قیدی به شیوه فیلم‌برداری فیلم فکر کرده بودیم. بارها با ارسلان امیری، درباره سبک بیانی فیلم بحث کرده بودیم. تمام تلاش ما این بود که یک فیلم استاندارد بین‌المللی بسازیم. این را چون فیلم موفقیت جهانی داشته، نمی‌گوییم. واقعا ما چنین چشم‌اندازی را داشتیم. فیلم، قصه‌ای دارد که مسئله روز خیلی از جوامع دنیاست. مردم عادی جذب قصه می‌شوند و متخصصان از شیوه بیانی فیلم خوششان می‌آید.

گاهی کم چیزهایی هست که ما نمی‌بینیم. شاید چون زیادی به ما نزدیک یا شاید منتظر معجزه‌ایم، نمی‌دانم. به‌هرحال، «ناهِید» نظر آن دسته منتقدان سختگیر و معتبری را که سال‌هاست در کشور ما می‌نویسند و معلمان من و خیلی از هم‌نسلانم بوده‌اند را جلب کرد. من نظرات مثبت این گروه را شنیدیم یا به من رساندند و خستگی آن زمستان سخت انزلی و دشواری کار و کم‌پولی، از جانم دور شد. بعد «کتیون شهایی» بود که این فیلم را انکار به رگه‌ای از فلزی

گران‌بها در یک معدن تاریک خورده باشد، پیدا کرد و باعث شد «ناهِید»، مخاطبان گسترده بین‌المللی داشته باشد. اولین حضور بین‌المللی فیلم در جشنواره فیلم کن، از یادبردنی است. مردم زیادی برای تماشای فیلم آمده بودند و بعد از اتمام فیلم، خیلی‌ها گریه می‌کردند. در روزهای بعد، خیلی‌ها در همان خیابان منتهی به کاخ جشنواره، جلوس من و بچه‌های گروه‌م را می‌گرفتند و بی‌تاب و پرشور، درباره فیلم بحث می‌کردند. ژورنالیست‌ها و منتقداه خارجی هم نگاه بسیار مثبتی به فیلم داشتند و همچنان دارند. مهم‌تر از همه اینها، بازتاب مثبت فیلم در آذهان مردم عادی است. من قبل از آغاز اکران فیلم در ایران، بارها فیلمم را با فرانسوی‌ها، اسپانیایی‌ها، آلمانی‌ها، سوئدی‌ها و ترکیه‌ای‌ها دیده‌ام؛ با مسلمان‌ها، مسیحی‌ها و ایرانیان مهاجر. فارغ از هرگونه ارزش‌گذاری، فیلم تأثیرگذار بوده است.

**❧ از اینکه فیلم‌ساز زن موفق**

**در سینمای ایران ظهور و حضور پیدا می‌کند، چه نظری دارید؟**

دوران عجیبی است. ما در ایران، شاید بیشتر از خیلی کشورهای اروپایی فیلم‌ساز زن داریم. من وقتی سفر می‌کنم و به تکت‌تک افراد آن سعی می‌کنند خودشان باشند. با برخی دست‌اندرکاران سینمای دیگر کشورها حرف می‌زنم، تازه می‌فهمم چه نیروی فوق‌العاده‌ای در زنان کشور ما هست. اروپایی‌ها از این تعداد زیاد از فیلم‌ساز ایرانی را باور نمی‌کنند؛ چه مستندساز، چه آنها که در سینمای داستانی و کوتاه مشغول به‌کارند. زن‌های ما، دارند فوق‌العاده کار می‌کنند. فقط کارکردن من نیست، دارند بسیار خوب پیش می‌روند. پس از قرن‌ها سکوت، زن‌های ایرانی دارند صدایشان را به گوش مردم خودشان و مردم جهان می‌رسانند. این نیروی سرزمین، اعتصاب‌پذیری در مقابل محیط‌زیست، کاهش نشر گازهای گلخانه‌ای، دستیابی به خودکفایی غذایی به‌وسیله مزارع کوچک اکولوژیکی و نظایر آن هستند.

تصمیم و اراده‌مان را برای باقی‌گذاشتن سوخت‌های فسیلی در زمین اعلام می‌داریم. این تنها راه پیش‌رویمان است. به‌طورمختص، حکومت‌ها باید حمایت مالی از صنایع مبتنی بر سوخت فسیلی را پایان دهند و از آن شروع ۸۰ درصد باقی‌مانده ذخایر سوخت‌های فسیلی دست بردارند. ما می‌دانیم این به معنای یک حرکت تاریخی بزرگ است. ما منتظر نخواهیم ماند تا دولت‌ها این اتفاق را صورت دهند. برده‌داری و آپارتاید با خواست دولت‌ها از بین نرفت. بسیج توده‌ای و مطالبه عمومی، راهی جز این برای رهبران سیاسی باقی نگذاشت.

وضعیت امروز پرمخاطره است. بااین‌حال فرصت یکنه‌ای برای تقویت دموکراسی، برای ازبین‌بردن قدرت سیاسی شرکت‌های بزرگ و برای تغییر ریشه‌ای روش تولید و مصرف در اختیارمان است. پایان عصر سوخت‌های فسیلی یکی از مهم‌ترین گام‌ها به‌سوی جامعه پایدار و عادلانه‌ای است که نیاز داریم. ما این فرصت تاریخی را، چه در پاریس یا هرکجای دیگر و چه از امروز یا هرروز دیگر، از دست نخواهیم داد.

**گفت‌وگوبا دکتر «سعید معیدفر»، جامعه‌شناس:**

**تصورات شکست خورده‌مان را در جام جهانی ۱۹۹۸ می‌بینیم**

مهسا علی‌بیگی: نامش را «حماسه ملبورن» گذاشته‌اند، بازی برگشت تیم‌های فوتبال ایران–استرالیا که برنده آن به جام جهانی ۱۹۹۸ راه پیدا می‌کرد. در این بازی ایران با دو گل برابر استرالیا مساوی شد و صعود کرد. صعودی که برای مردم ایران به خاطره‌ای تکرارنشدنی تبدیل شده است. اما چرا این اتفاق افتاد، دکتر «سعید معیدفر»، جامعه‌شناس و استاد سابق دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران تبدیل‌شدن این واقعه به یک نوستالژی جمعی را رویدادی جامعه‌شناختی می‌داند و چگونگی آن را شرح می‌دهد.

**❧ چه می‌شود که یک اتفاق تاریخی مثل صعود ایران به جام جهانی ۱۹۹۸ به نوستالژی جمعی تبدیل می‌شود؟**

نوستالژی ازجمله احساساتی است که انسان مدرن آن را تجربه می‌کند. این اتفاق زمانی روی می‌دهد که این انسان رویاهایی برای خودش می‌سازد، با این مضمون که قرار است به جهانی پا بگذارد

که در آن همه‌چیز آرمانی، متعالی و خالی از درد و رنج است. به عبارت دیگر این جهان پیش رو قرار است بهشت برینی باشد که انسان همیشه در جست‌وجوی آن بوده است. این تصور درنتیجه پیشرفت فناوری و علوم جدید در انسان مدرن ایجاد می‌شود. اما زمانی که همین انسان این جهان را با ناپرابری‌ها، شکاف‌ها و تضادهای اجتماعی‌اش درک می‌کند، کم‌کم نوعی احساس غمگیند

برایش ایجاد می‌شود و حس می‌کند که در آینده خبری نیست. آرمان‌هایی که برای خودش ساخته است، تهی بوده‌اند. پس احساس نخستین رو او ر خشم می‌شود و فکر می‌کند گذشته‌ای می‌داند که امکان بازگشت به گذشته ممکن نیست، اما می‌تواند با رویاهایش زندگی خوشی را داشته باشد و با تصویرهای گذشته سعی می‌کند کمبودها و شکست‌های خودش را جبران کند.

حس نوستالژی ابتدا در غرب به وجود آمد ولی به مرور زمان به کشورهای در حال توسعه هم آمد.

**❧ انسان مدرن ایرانی از چه زمانی نوستالزی را تجربه کرد؟**

در ایران بعد از تحولات توسعه‌ای که در دوران پهلوی اول اتفاق افتاد و ادامه پیدا کرد کم‌کم از دهه سی به بعد این احساس در متفکرین ما ازجمله احمد کسروی به وجود آمد که گذشته چیزهایی داشته که ما آنها را از دست داده‌ایم، با این امید که در آینده خوبی‌ها و برتری‌ها را پیدا کنیم ولی در ازای آن خوبی‌های گذشته مثل روابط انسانی و تعاملات همدلانه را از دست داده‌ایم.

این اتفاق در زمینه‌های دیگر هم ممکن است تجلی پیدا کند مثل مواردی ازجمله صعود ایران به جام جهانی، تومبیل‌های قدیمی، کوچه‌های قلان محله یا خیلی از خاطرات دیگری که اکنون تبدیل به ابزاری برای تخلیه تصورات آرمانی به شکست انجامیده، شده‌اند. نوستالژی احساس شکستی است برای نسلی که فکر می‌کند هم زندگی فعلی و هم آینده‌اش قرار نیست تغییری کند.

به همین دلیل فکر می‌کند بهتر است با خاطرات گذشته سر کند.

**❧ چه اتفاقاتی پتانسیل این را دارند که تبدیل به نوستالژی شوند؟**

خاطرات، خصوصاً خاطرات جمعی می‌توانند چنین ویژگی‌ای پیدا کنند. برای مثال درحال حاضر کسانی هستند که معتقدند نسل‌های جدیدتر همه چیز برایشان در یک موبایل یا یک تبلت خلاصه شده است و دیگر باهم‌بودن‌ها و تجربه‌های عمیق جمعی را نمی‌خواهند. در مدارس هم سردرگریان نمره و درس دارند و در مقابلش خبری از دوست‌های صمیمی، بازی‌های همکلاسی‌ها و آن شور و نشاط باهم‌بودن نیست یا در محله‌ها آن شور جمعی که همه خانواده‌ها با هم تجربه می‌کردند دیگر وجود ندارد یا فضایی که افراد در آن هر بهانه‌ای را مستمسک باهم‌بودن قرار می‌دادند، از دست رفته است. به همین دلیل هر خاطره جمعی پتانسیل این را دارد که تبدیل به نوستالژی شود. نوستالژی حس انسان تنهایی است که در روز تهرتی می‌شود و احساسات نوع‌دوستانه و تعاملی‌اش کاهش پیدا می‌کند. به همین دلیل اتفاقاتی که در گذشته رخ داده و هیجان عظیمی را ایجاد کرده، در درجه اول غبطه‌خوردن افراد است. سالی که ایران به جام‌جهانی صعود کرد، شهر یکپارچه شور و شفع بود.

همه خوشحال بودند و برد ما بهانه‌های بود برای بروز آن احساسات جمعی عمیق. این احساسات مبدأ تعاملات قوی و خاطرات خوش شد. البته منظورم این نیست که همه آنچه در گذشته اتفاق افتاده، خوب است بلکه حرفم این است که سرخوردگی باعث پرزاشی آرمانی از اتفاقات و احساسات می‌شود. جنبه‌های آسیب‌شناسانه این وقایع نادیده گرفته می‌شود و در برابر ابعاد دیگر شکلی آرمانی به خود می‌گیرد. در نتیجه تبدیل به روایی از گذشته می‌شود که دیگر برمی‌گردد که خود این برگشت‌ناپذیربودن هم باعث سرخوردگی است.

**❧ چه عوامل سیاسی و اجتماعی باعث شده است مردم به این نتیجه برسند که سرخوشی ناشی از آن صعود تکرارپذیر نیست؟**

بالاخره شکست‌ها کار خودش را می‌کند و دلایل متعددی دارد و می‌تواند سیاسی یا اجتماعی یا حتی فردی باشد. برای مثال گاهی ممکن است شرایطی در گذشته داشته‌ایم که قدر آن را ندانسته‌ایم و حالا احساس نوستالژی درباره آن داریم. گاهی نیز بر اثر تنگ‌شدن عرصه تعاملات اجتماعی، فضای باز تعامل در گذشته باعث نوستالژی می‌شود. واقعیت این است که در آن سال‌هایی که صعود ایران به جام جهانی اتفاق افتاد، فضای اجتماعی بسیار باز بود، توده‌ها و اجمن‌ها به شکل گسترده‌ای فعال بودند، دانشگاه‌ها پرشور بود. هماهنگی بین دولتمردان و جامعه وجود داشت و شکاف میان دولت و ملت بسیار کم بود. بنابراین مجموع این عوامل باعث می‌شد افراد حس مثبت‌تری را تجربه کنند. در روزهایی که سردی روابط، شکاف عمیق دولت و ملت و بی‌تحریکی و بی‌انگیزگی فضای دانشگاه که یکی از فضاهای مهم جامعه است چون جوانان در آن حضور دارند و آنها هستند که می‌توانند انرژی زیادی به جامعه تزریق کنند، نبود. شکل‌گیری چنین نوستالژی‌هایی طبیعی است. به مجموع این عوامل باید عوامل اقتصادی مثل رکودی که حتی در مقاطع تحصیلی بالا یا آن روبه‌رو هستیم، را هم اضافه کرد. همه این شکست‌ها و ناکامی‌های بی‌درپی باعث می‌شود صعودهای فعلی را نادیده بگیریمد و از آن صعود تاریخی، آرمانی تکرارنش‌دنی بسازیم.